

پیش‌خواب

پیامدهای جنگ تحمیلی بر سوریه در آیینه یک سفرنامه

آیینهای در برابر زنان جنگ‌زده!

■ شاهد توحیدی



اثری که هم‌انک در معرفی آن سخن می‌رود، شامل روایتی است ناب از وضعیت زنان جنگ‌زده سوری، که شاید به این انسجام و دقت، است که منتشر می‌شود. زهره

یزدان‌پناه قره‌تپه نویسنده این گزارش، با سفر به مناطق استقرار سوزده‌های کتاب خویش و تحقیق درباره آنها، حقایقی شنیدنی و تکان‌دهنده را، از شرایط این زنان ارائه کرده‌است. مؤلف در دیباچه‌ای بر این دفتر- که از سوی دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی نشر یافته- در باب موضوع پژوهش خود، چنین آورده است:

«برسش اصلی در این سفر جست‌وجوگرانه و پژوهش برای نگارش مطالب کتاب، این بود: جنگ تحمیل شده‌به مردم سوریه، چه تبعاتی بر زندگی زنان سوری، با ادیان و مذاهب و قومیت‌های مختلف داشته است؟ چگونه زندگی شخصی و خانوادگی این زنان، متأثر از این جنگ تحمیلی قرار گرفته‌است و زنان، چه خاطراتی از این وضعیت دارند؟ بدون شک، یافته‌های چنین پرسشی، نه تنها روایت مظلومیت زنان سوری در جنگ تحمیلی بر سوریه است، بلکه بیانگر عمق جنایت‌های دشمنان سوریه و مردم آن هم خواهد بود. وقتی که نام زن به میان می‌آید، بالطبع در کنارش مسئلهٔ خانواده مطرح می‌شود، یعنی همسر و فرزندان و همچنین دیگر اعضا مانند پدر، مادر، خواهر و برادر. در این جست‌وجو اما به علت حضور نیروهای ایرانی در سوریه، رد پایی فعالیت‌های آنها هم در عرصه‌های مختلف آشکار می‌شود. ماجرای اعزام‌هایم و کش‌وقوس‌های آن هم مانند، که خودش قصه‌هایی شیرین دارد و گاهی هم تلخ بالاخره سفرهایم با همه دشواری‌هایش انجام شد، دشواری‌هایی که کمترینش



■ نمای از زنان جنگ‌زده سوری

می‌توانست سختی خود مصاحبه با روی‌هایی باشد که هر کدام اوضاع و احوال خاصی داشتند. به‌رغم همهٔ مشکلاتی که در طول روایت‌های کتاب، فقط به بعضی از آنها آن هم به‌اختصار اشاره می‌شود، این سفر قسمت‌های شیرینی هم داشتم. یکی از به یادماندنی‌ترین قسمت این سفرها، حضور در میان مردم شیعه، سُنی، علوی و مسیحی بود که ادیان، مذاهب و فرهنگ‌های مختلفی داشتند. ساعت‌ها با پزشکار برای ثبت روایت آنها تلاش می‌کردم، تا صدای مظلومیت‌شان را، به گوش مردم صلح‌طلب،حقیقت‌جو و آزادی‌خواه جهان برسانم. این تلاش از این باب شیرین بود، که هم آدم‌های جدیدی یافته بودم، که می‌توانستم آنها را هم از صمیم قلب دوست‌شان داشته باشم و هم اینکه دقیقاً در تقابل با تبلیغات سوء دشمن مشترک‌شان بود، که قصد ایجاد اختلافات بین مذاهب را داشتند. به هر حال، به‌رغم همهٔ این اوضاع و احوال، سعی شد این روایت‌ها به هم راه اسنادی مانند صوت، مصاحبه‌ها،عکس‌های رواین و مشخصات کامل‌شان، برای حفظ در آرشیو بسنده‌ها، ثبت شوند و سپس به نگارش در آیند. برای حفظ سندیت متن‌های پیاده شده از مصاحبه‌های ضبط شده نیز، نویسنده سعی کرده صوت همهٔ مصاحبه‌ها را پیاده کند، تا از این باب‌ت هم اطمینان خاطر حاصل شود. کتاب پیش‌رو و مصاحبه‌ها و خود سوزده‌ها، هر کدام به خودی خود می‌تواند موضوع ساعت‌ها کارگاه انتقال تجربه باشد، که به‌زعم نویسنده، فصل جدیدی در چگونگی ثبت تاریخ شفاهی می‌گشاید، فصل جدیدی که می‌تواند هر چند به دلیل گسترده بودن در یاری روایت‌ها، به‌ویژه روایت‌های مقاومت در سوریه، این منقولات ناتمام هستند و گفته‌های این کتاب، فقط گوشه‌ای از صدای زنان راوی جنگ در سوریه است. نویسنده به‌استان‌ها و شهرهای مختلف سوریه سفر کرده‌است، تا روایت‌های هر سفر را تکمیل کند. روایت‌ها به ترتیب زمانی، به‌طور جداگانه و در دو بخش مجزاً مرتب شده‌اند. بخش اول، خاطرات سفر سال ۲۰۱۷، مصادف با پاییز و زمستان ۱۳۹۶ و بخش دوم، وقایع سال ۲۰۱۸ مصادف با تابستان ۱۳۹۷ است، که به نگارش بر آمده است. هر بخش شامل ۱۱ فصل است. ضمن اینکه حاشیهٔ این سفرها، بسیار پرمات، جذاب، گاهی شیرین‌تر و گاهی تلخ‌تر از خود متن بوده‌اند! نگارنده سعی کرده فقط برخی از آنها را، در لابه‌لای روایت روی‌ها و نوشته‌ها بگنجاند. به‌رغم همهٔ اینها، روی این سطور هنوز معتقد است که این بضاعت قلم نگارنده بوده‌است، که به یقین مَثَر از کاستی نخواهد بود.»

تاریخ

تاریخ ۸۸۴۹۸۴۳۷



اردشیر زاهدی در لباس مراسم شاهنشاهی

همه‌می‌دانند که اردشیر زاهدی و پدرش، در عداد بازکنندگان پای آمریکا به ایران، به مفهوم موسع این عبارت بوده‌اند و ایضاً کمتر کسی مانند خود او، بار جال سیاسی، اقتصادی و حتی هنری آمریکا پالوده خوره و با آنان مرادوات نزدیک و آمد و شد خانوادگی پیدا کرده‌است! با این همه جای این پرسش است، که او در پی این بُر خوردن ده‌ها ساله و اندوختن تجربیات بسیار، از چه چیز بیم داشت که در ۹۳ سالگی، آن را به هر بهانه‌ای فریاد می‌کرد؟

۳ نقطه عطف تاریخی، در حیات سیاسی اردشیر زاهدی

«دهان مرا باز نکنید!»

به مثابه یک تکیه کلام ۲۰ ساله

■ احمد رضا صدری

اردشیر زاهدی، چهره متنفذ و نامور دوران حاکمیت پهلوی دوم، در روز پنج‌شنبه ۲۷ آبان ۱۴۰۰ و در ۹۳ سالگی، روی از جهان بر گرفت. این فقدان در فضای رسانه‌ای جهان، بازتابی نمایان داشت و گرا بیشتار گوناگون سیاسی، به این مناسبت واکنش‌هایی متفاوت نشان دادند. با این همه می‌شد دریافت که این بازتاب‌ها، بیش از آنکه به نقش آفرینی سیاسی وی در مقطع پیش از انقلاب اسلامی مربوط باشد، به مواضع سیاسی وی در واپسین فصل حیات بازمی‌گردد. به هر روی، او اینک به تاریخ پیوسته‌است اما جریان تحلیل حیات سیاسی وی، همچنان در کانون توجه تاریخ‌پژوهان قرار خواهد داشت. مقالِ پی آمده، در صدد است تا با استناد به پاره‌ای روایات و تحلیل‌ها، سه نقطه عطف تاریخی، در حیات سیاسی اردشیر زاهدی را، باز خواند: مشارکت در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تلاش وی برای مهار انقلاب ۱۳۵۷ و نهایتاً موضعی که وی در آخرین سالیان عمر خویش، اعلام نمود. مستندات این نوشتار، بر تارنمای پژوهشگاه تاریخ معاصر ایران وجود دارد. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را، مقید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ فصل نخست: مشارکت فعال در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

اردشیر زاهدی، تحصیلکرده امریکا بود. به دلیل شرایط خانوادگی و در دوران تحصیل، تصور می‌کرد که تا پایان حیات، در کشور عموسام خواهد زیست؛ با این همه پس از انتصاب رئیس دانشکده پوتا به سرپرستی نهاد اصل ۴ ترومن در ایران، زمینه بازگشت وی فراهم شد. او در این دوره از حیات خویش، یک‌فراز مهم دارد و آن، مشارکت فعال در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. رویدادی که بخت او را برای نیل به مراتب بالای سیاسی



زاهدی تحصیلکرده امریکا بود. به دلیل شرایط خانوادگی و در دوران تحصیل، تصور می‌کرد که تا پایان حیات، در کشور عموسام خواهد زیست؛ با این همه پس از انتصاب رئیس دانشکده پوتا به سرپرستی نهاد اصل ۴ ترومن در ایران، زمینه بازگشت وی فراهم شد. او در این دوره از حیات خویش، یک‌فراز مهم دارد و آن، مشارکت فعال در کودتای ۲۸ مرداد است. رویدادی که بخت او را برای نیل به مراتب بالای سیاسی و اقتصادی گشود!

وی شد و دوم: اردشیر در دوران دولت امینی، سفیر ایران در امریکا بود و از طریق دوستان امریکایی خود، در جهت حذف امینی تلاش می‌کرد. از همین رو وی در اسفند ۱۳۴۰ به تهران فراخوانده شد. پس از بازگشت به ایران، وی به درخواست عباس آرام وزیر امور وزیر خارجه در دولت اسدالله علم، به سفیر کبیری ایران در لندن منصوب شد و به مدت چهار سال (از شهریور ۱۳۴۱ تا آذر ۱۳۴۵)، در این سمت مشغول فعالیت بود. در سال ۱۳۴۵ با حمایت شاه و امیرعباس هویدا نخست‌وزیر وقت، اردشیر زاهدی به سمت وزیر امور خارجه منصوب شد. این انتصاب نشانه توجه محمدرضا پهلوی به او بود چراکه در این زمان او و شهناز دختر شاه، از یکدیگر جدا شده بودند. اردشیر در نقش وزیر امور خارجه، سعی بر این داشت که با دور زدن نخست‌وزیر، شاه به طور کامل در جریان روابط خارجی و امور دیپلماسی قرار گیرد. در دوران وزارت اردشیر زاهدی، ایران با همسایه شمالی (شوروی سابق) روابط دیپلماتیک متعادل برقرار کرد و با تقویت پیمان همکاری و عمران منطقه‌ای، روابط ایران وضع معقولی به خود گرفت….

■ فصل دوم: تلاش گسترده برای مهار و سرکوب انقلاب ۱۳۵۷ اردشیر زاهدی به گاه بالا گرفتن امواج انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، به ایفای نقشی مشابه آنچه در مرداد ۱۳۳۲ انجام داده بود، پرداخت. با این همه علامتی در دست است که او این دوره را، با سال ۱۳۳۲ متفاوت می‌دید و نسبت به وصول نتیجه مطلوب از لای‌های خود در امریکا، امید چندانی نداشت. هم از این رو حتی به رویدادهایی مانند سفر هازیر به تهران، به دیده تردید می‌نگریست! محمدرضا چیت‌سازیان پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این باره چنین آورده است:

«در هنگامه انقلاب اسلامی و در حالی که رژیم پهلوی آخرین روزهای عمر خود را سپری می‌کرد، اردشیر زاهدی تلاش بسیاری برای حفظ بقای سلطنت به خرج داد. وی در این مسیر کوشش نمود از روابط حسنه‌ای که با برخی سیاستورن واشنگتن پیدا کرده‌است، بهره جوید. او برای حفظ سلطنت، با برزنسکی - که نظریه‌پرداز ی بنام در عرصه سیاست خارجی بود و در آن هنگام مشاور امنیت ملی امریکا به حساب می‌آمد- دیدار و گفت‌وگو کرد. زاهدی برای جلوگیری از فروپاشی رژیم، حتی با خود کارتر نیز دیدار کرد. او پس از این دو دیدار، برای تغییرات سریع و بنیادی، به تهران بازگشت و برنامه و سیاست‌های رهبران کاخ سفید را، با شاه در میان گذاشت. زاهدی برای شاه از حمایت‌های کارتر گفت و اینکه رئیس‌جمهور امریکا از وی خواسته تا به شاه یگودی محکم بایستد و هر آنچه را در راستای حفظ سلطنت مصلحت و مقتضی می‌داند، انجام دهد. از جمله مسائلی که کارتر با زاهدی در میان گذاشته بود، این مسئله بود که به شاه قوت قلب دهد و به او بگوید نگران شمارعایت حقوق بشر در ایران نباشد! البته کارتر سیگنال‌های متناقضی به شاه می‌داد چراکه در حرف و پشت صحنه از او حمایت می‌کرد اما در مصاحبه‌های رسمی و اظهارات دیپلماتیک خود، روکرد دیگری در پیش می‌گرفت و خواستار خودداری از هرگونه شدت عمل و خونریزی بود. به تعبیر خود زاهدی امریکایی‌ها در این برهه حساس، دچار نوعی سردرگمی نیز شده بودند به نحوی که سازمان‌ها و مقام‌های امریکایی، هیچ برنامه مشخصی نداشتند و نمی‌دانستند در مقابل سیل خروشان انقلاب، چه رفتاری در پیش گیرند. البته موضوعی دیگر نیز، این مسئله را تحت‌الشعاع قرار داده بود و آن هم انتخابات ریاست جمهوری امریکا بود. مسئله به این ترتیب بود که تهران در انتخابات ریاست جمهوری امریکا، از نامزد حزب جمهوریخواه حمایت کرده بود، در حالی که کارتر برنده انتخابات شد! هر چند زاهدی خود می‌گفت برای تهران تفاوتی نمی‌کند که رئیس‌جمهور، ساکن کاخ سفید دموکرات باشد یا جمهوریخواه، اما در عمل این طبیعی بود که جیمی کارتر دموکرات، پس از پیروزی در رفیق جمهوریخواه، سیاست دوگانه‌ای در قبال شاه و زاهدی دنبال کند: زاهدی خود حتی به هدف هازیر در سفر به ایران، با دیده شک و تردید می‌نگریست؛ به همین دلیل بود که وی از محمدرضا خواست ژنرال‌ها را خارج از کشور، انتخاب شد و به اروپا رفت و در همان سال، سفیر شاه در امریکا شد و به مدت دو سال، در این سمت باقی ماند. اما به د علت مأموریت زاهدی در امریکا به پایان رسید: اول: نارضایتی و حساسیت دانشجویان نسبت به زاهدی، که موجب اعتراض علیه

سیا بوده‌است. قبل از شروع عملیات و پس از اتمام حجت فضل‌الله زاهدی با نظامیان و دست‌اندرکاران کودتا، تصمیماتی اتخاذ شد. اردشیر زاهدی می‌گوید: تصمیماتی که اتخاذ شد، یکی این بود که از فرمان نخست‌وزیری پدرم، تعداد زیادی عکس گرفته شود و این عکس را برای تمام روزنامه‌ها و مجلات و همچنین ادارات بفرستم و این وظیفه بر عهده من قرار گرفت…! از وظیفه دیگری نیز داشت: تصمیم بر این شد که من از طرف پدرم، با نمایندگان خبرگزاری‌های خارجی مصاحبه کنم و آنها را در جریان وقایع بگذارم… در ادامه اردشیر زاهدی در داخل تهران و نیز با انجام مسافرت به سایر شهرها، هماهنگی‌های نهایی را جهت وقوع کودتا انجام داد، که سرانجام با اتحاد مخالفان داخلی و خارجی، به سرنگونی محمد مصدق منجر شد. به یمن زحمات فضل‌الله و اردشیر زاهدی برای پیروزی این کودتا، پس از بازگشت مجدد محمدرضا پهلوی به کشور، پدر و پسر پادشای وِزه‌ای از سوی شاه دریافت کردند: فضل‌الله زاهدی به عنوان نخست‌وزیر و اردشیر زاهدی ابتدا به عنوان مشاور مخصوص نخست‌وزیر و سپس به عنوان آجودان مخصوص شاه برگزیده شد. از این پس اردشیر زاهدی به دوست و محرم شاه تبدیل شد و در هر مراسمی، در کنار شاه حضور می‌یافت. نزدیک‌ی اردشیر زاهدی به شاه و آشنایی با خانواده سلطنتی، سبب شد تا وی در ۲۰ شهریور ۱۳۳۶، به‌شهناز پهلوی دختر محمدرضا پهلوی ازدواج کند. این ازدواج سبب افزایش قدرت و نفوذ اردشیر زاهدی، در دستگاه حکومتی پهلوی شد. در سال ۱۳۳۸ اردشیر به عنوان به عنوان نماینده شاه و سرپرست دانشجویان خارج از کشور، انتخاب شد و به اروپا رفت و در همان سال، سفیر شاه در امریکا شد و به مدت دو سال، در این سمت باقی ماند. اما به د علت مأموریت زاهدی در امریکا به پایان رسید: اول: نارضایتی و حساسیت دانشجویان نسبت به زاهدی، که موجب اعتراض علیه



اردشیر زاهدی در کنار شهناز پهلوی، در یکی از تفریحات دوران

او، دست به تحنن زدند و خواستار اخراج او از سفارت شدند! آنها در همین ارتباط، بیانیه‌ای را به محضر رهبر انقلاب ارسال کردند و در آن مشروعبیت دولت بختیار و صاحب‌منصبان رژیم پهلوی را، به چالش کشیدند! آنها در این بیانیه از اردشیر زاهدی، به عنوان سفیری فاسد یاد کردند که تلاش می‌کند تا در مقابل انقلاب مردمی ایران بایستد. سرانجام در روز ۲۲ بهمن، اردشیر زاهدی سفارت ایران را ترک کرد و اسناد مهمی را نیز با خود برد! در نهایت با تشکیل دادگاه‌های انقلاب، حکم اعدام غیابی اردشیر زاهدی، توسط آیت‌الله صادق خلخالی صادر شد. بدین ترتیب تاریخ این بار، برای زاهدی تکرار نشد و وی نتوانست شاه را با کمک واشنگتن، دوباره به قدرت بازگرداند….

■ فصل سوم: مواجعه قاطع با سیاست‌های امریکا در قبال ایران، در دو دهه پایانی حیات

اردشیر زاهدی پس از سقوط سلطنت در ایران تا پایان دهه ۷۰ شمسی، بیشتر سرگرم فعالیت اقتصادی خویش بود و گاه و بیگاه نیز، با رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور، مصاحبه می‌کرد. با این همه از آغاز دهه ۸۰، مخاطبان از او، دیدگاه‌هایی متفاوت درباره گردن‌فرازی‌ها و باج‌خواهی‌های امریکا از ایران، می‌شنیدند. او رفته رفته، دامنه این اعتراضات را توسعه داد و در سالیان پایانی دهه ۹۰، آن را به اوج رساند. محمدرضا کاشانی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در مقطع طرح گسترده اعتراضات زاهدی، در یادداشتی نوشت: «اردشیر زاهدی در این روزها، مانند کسی است که می‌خواهد چیزی را فریاد کند اما از سوی دیگر نمی‌تواند در گفت‌وگوهای رسمی، همه چیز را هم روی دایره بریزد، با جزئیات بسیاری از قضایا را بازگوید! تکیه کلامش در خلال این بحث‌ها، این است که دهان مرا باز نکنید! همه می‌دانند که او و پدرش، در عداد بازکنندگان پای آمریکا به ایران، به مفهوم موسع این عبارت بوده‌اند و ایضاً کمتر کسی مانند خود اردشیر، بار جال سیاسی، اقتصادی و حتی هنری امریکا پالوده خوره و حتی با آنان مرادوات نزدیک و آمد و شد خانوادگی پیدا کرده‌است. با این همه جای این پرسش است، که او در پی این بُر خوردن ده‌ها ساله، از چه چیز بیم دارد که در ۹۳ سالگی و اندوختن تجربیات بسیار، آن را به هر بهانه‌ای فریاد می‌کند؟ به پرسش می‌توان دو پاسخ داد. یکی به سبک دایی جان ناپلئون‌های وطنی که طرف در صدد بازپس‌گیری املاک مصادره‌ای خود با مُردن در ایران است، که البته منطقی است سخت‌انگاز! چه اینکه اردشیر نه معطل و نیازمند اموال برجای‌مانده خود در اینجاست و نه حتی در این سننین - که بایین آمدن از چند پله، برایش به قیمت زمین خوردن و شکستن کتف و پاره‌بیه‌های مختلف تمام می‌شود- آماج‌گی زور و وبال مهاجرت را دارد! اسوبه دیگر ماجرا، اما، منطقی‌تر به نظر می‌آید. او سالیان دراز شاهد تحمیل و استیلای امریکا و انگلیس بر این مُلک بود و جوانی در پرده از آن را، در ذهن دارد که بساز از آنها را هنوز بازنگفته‌است. هم از این روی است که این قلم دو جلد خاطرات نشر یافته از وی را، چندان جدی نمی‌گیرد و یا دست‌کم بخش‌هایی ناتوشه یا منتشر نشده آن را، مهم‌تر از آنچه عرضه شده می‌بیند. البته سیر کلی سلطه انگلیس و امریکا بر این دیار را همگان می‌دانند اما احتمالاً او در جزئیات قضایا، شاهد داستان‌ها و ماجراهایی بوده که پس از سال‌ها، تداعی آن ضمیر و وجدان وی را به درد می‌آورد…».

■ ... و کلام آخر!

انتشار خبر درگذشت اردشیر زاهدی در عصرگاه ۱۷ آبان، سبب بود بر مواضع آنان که سخنان زاهدی در پایان حیات را، به طمع بازگشت به ایران و بازپایی ثروت مصادره‌شده‌اش می‌انگاشتند! محمدرضا کاشانی در پی درگذشت واپسین سفیر ایران در امریکا تحلیل رویکرد وی در سالیان پایانی حیات، بداداشتی به شرح ذیل منتشر کرد: «شاهکار خلقت آدمیزاد توسط پروردگار، آن است که انسان در هر سن وموقعیت، می‌تواند کار یا جزا، از پوسته خویش به درآید و به حق‌طلبی، آزادگی و جوانمردی رو کند! اردشیر زاهدی نه بی‌پول بود، نه بی‌اسم و ریسم و نه به توهم برخی گونه‌فکران داخلی، در پی بازگشت به ایران و تصاحب اموال مصادره‌شده‌اش و نه حتی مرگ در آن. (یکی از دوستان مشترک خبر داد که چندروز پیش، سنگ قبرش را زینر سفارش داده بود). او می‌توانست با تسک به مرده ریگ سلطنت، هر روز صدر نشین تلويزيون‌های طاق و جفت محور عبری- عربی شود و در میان رمیدگان از کشور و مردم، جنت مکان باقی‌ماند! با این همه زاهدی از حدود دو دهه قبل، نگر خود را باج‌خواهی‌های امریکا از ایران را علنی کرد! هنگامی که دریافت عموسام با خام‌اندیشی، در صدد تحمیل «شازده‌کننده‌ن» به ایران است، به تشدید این اعتراض پرداخت و با شهادت سردار قاسم سلیمانی، آن را به اوج رساند! چیزی که احتمالا تشنیده‌ید، این است که پس از انتشار فایل صوتی محمدجواد ظریف در گفت‌وگو با سعید لیلاز، به یکی از دوستان گفته بود: من در اینجابه قیمت تحمّل این همه توهین، از قاسم سلیمانی دفاع کردم، چطور در داخل ایران، عده‌ای از مسئولان رسمی، به او بد و بیراه می‌گویند؟... آدم‌ها هر قدر هم که گذشته‌ای فرارز و تنبیب داشته باشند، به واپسین گام حیات خویش، در تاریخ می‌بایند و زاهدی نیز، از این قاعده مستثنی نیست. هم از این‌روی است که در پی انتشار خبر مرگ او، دوستان سابق دشمن را می‌گویند، دوستان انقلاب و نظام اسلامی، مدحش می‌کنند و مدح واپسین فصل از زندگی‌اش را یادش گرامی باد…».